

بسم الله الرحمن الرحيم

معرفت شناسی

دکتر پیروز فطورچی

جلسه ی سوم

۱۳۸۳/۷/۲۶

نقد و بررسی نظریه ی کلارک توسط گلدمن

در این جلسه ابتدا به تحلیل و بررسی نظریه کلارک توسط گلدمن میپردازیم، گلدمن بخش عمده ای از مقاله ی خود را به این مساله اختصاص داده و در آن درصدد است بیان کند که تحلیل کلارک از مثالهای نقض گتیه کفایت ندارد و تحلیل خود گلدمن پاسخ گوی مثالهای نقض گتیه وار است. در مثالی که خود کلارک از نمونه های گتیه وار مطرح میکند این گونه بود که اسمیت به جونز اعتماد داشته ولی جونز به وی دروغ میگوید و مطابق اعتمادش عمل نمیکند، گلدمن در بازسازی ای که از مثال کلارک دارد سعی میکند این معضل را با تغییری که در مثال میدهد جبران کند تا نشان دهد که حتی با جبران این خلل، هنوز معیار کلارک کارایی لازم را ندارد. قیدی که کلارک به تعریف سه جزئی معرفت اضافه میکند این است که هر یک از باورهایی که در مسیر استنتاج قرار میگیرند، باید خودشان هم صادق باشند.

مثال نقض اول

نمونه ای که گلدمن با توجه به مثال خود کلارک بیان میکند این است که "فرض کنید اسمیت معتقد است که (P) «جونز مالک یک ماشین فورد است» این به دلیل آن است که براون، دوست اسمیت که برای او فرد کاملاً

قابل اعتمادی است ، دیروز به او گفته است که جونز همیشه مالک یک ماشین فورد بوده است. این گفته براون در آن موقع صحیح بوده است اما امروز جونز ماشین خود را فروخته و به جای آن ماشین دیگری خریده است ، یک ساعت بعد از فروش فورد، جونز متوجه میشود که در یک قرعه کشی برنده یک ماشین فورد شده است. در این صورت باور اسمیت به قضیه (ج) نه تنها صادق و موجه است بلکه آن شرط دیگر را هم که کلارک میگوید، داراست، یعنی باور او مبتنی بر قضایایی است که آن قضایا صادق اند. در عین حال به این باور اطلاق معرفت نمی شود چون در آن شانس معرفتی دخیل است.

گلدمن معتقد است که تحلیل علی او از معرفت ، پاسخ گوی چنین موردی هم هست. اسمیت به قضیه (P) معرفت ندارد به دلیل آنکه باور او به (P) هیچ رابطه علی با حقیقت (P) ندارد، یعنی این واقعیت که جونز هم اکنون مالک یک ماشین فورد است، هیچ رابطه علی با باور اسمیت ندارد، اگر مالکیت گذشته جونز تا امروز ادامه می یافت، آنگاه رابطه علی میان مالکیت گذشته و مالکیت امروز جونز وجود داشت. از این رو ، سلسله روابط علی میان باور به (P) و واقعیت (P) حفظ میشد، ولی چون آن مالکیت گذشته هیچ رابطه علی با مالکیت کنونی ندارد، این ارتباط علی نیز از بین رفته است.

(البته گلدمن معتقد است که اگر کلارک به این مساله واقف بود، به راحتی میتواندست جواب این انتقاد را بدهد. به عبارت دیگر ، یکی از باورهای زمینه ای اسمیت، این است که مالکیت گذشته جونز باعث مالکیت کنونی اوست و این باور صادق نیست پس حتی میتوان گفت که شرط کلارک نیز در اینجا ، برخلاف آنچه تصور میشود ، وجود ندارد، یعنی این گونه نیست که همه باورهای زمینه ای در اینجا صادق باشند. عدم توجه کلارک به این باور زمینه ای ، که باوری مربوط به روابط علی است ، باعث شده است که انتقاد مذکور به او وارد شود.)

مثال نقض دوم

مثال نقض دوم را گلدمن از لور نقد میکند و معتقد است که در این مثال دیگر تحلیل کلارک توان پاسخ گویی ندارد و انتقاد به وی وارد است. فرض کنید اسمیت باور دارد که (P) "کسی در این موسسه مالک یک ماشین فورد است" اسمیت این باور خود را بر اساس چهار قضیه دیگر به دست آورده است. ۱. (Q) «جونز مالک یک ماشین فورد است» ۲. (R) «جونز در این موسسه کار میکند» ۳. (S) «براون مالک یک ماشین فورد است» ۴. (T)

«براون در این موسسه کار میکند». سپس فرض کنید (R)، (Q) و (S) صادق هستند و لذا اسمیت به آنها معرفت دارد ولی (T) صادق نیست و از این رو نمیتوان گفت که اسمیت به آن معرفت دارد. و از این رو نمی توان گفت که اسمیت به آن معرفت دارد، حال آنکه مطابق تحلیلی کلارک برای معرفت داشتن اسمیت به (P) نمی بایست (T) به عنوان یک باور زمینه ای کاذب باشد.

گلدمن میگوید در تحلیل من نیازی نیست که همه باورهای زمینه ای صادق باشند، بلکه لازم است آن مقدار از باورهای زمینه ای صادق باشند که دست کم یک رابطه علی را میان واقعیت (P) و باور به (P) تضمین کنند. در مثال لور، اسمیت فکر میکند که او از دو طریق به (P) معرفت دارد، در حالی که علم او به (P) تنها از راه ترکیب (Q) و (R) باعث شده اند که بین واقعیت (P) و باور به (P) ارتباطی علی برقرار شود و همین برای معرفت اسمیت به (P) کفایت میکند.

مثال نقض سوم

مثال سوم گلدمن مانند مثال پیشین و دوم است، در این مثال سوم میگوید میتوان موارد دیگری را مثال زد که دلایل (S) برای باور به (P) کاذب است اما این مانع معرفت به (P) نیست. مثلاً میتوان فرض کرد که باور (S) به (P) بر مبنای ۱۷ گزاره باشد که از این میان ۱۶ مورد آن درست است ولی یک گزاره نادرست است اما این ۱۶ گزاره درست به اندازه ای توان دارند که (P) را حمایت کنند و با وجود کذب گزاره ۱۷ هنوز باور به (P) موجه باشد، ظاهراً این مثال سوم را باید طرح دیگری از همان نمونه دوم دانست مگر آنکه مثال سوم را بر مبنای تحلیل آماری بخواهیم پیش ببریم که چندان اینجا شواهدی برای ضرورت این نوع تحلیل وجود ندارد.

دو نکته در باب نظریه ی کلارک

دو نکته: ۱- ظاهراً بیان کلارک این را نشان نمیدهد که وی در پی آن است که امکان هر گونه خطایی را برای ضرورت معرفت منتفی کند و مرادش از Fully Grounded چنین چیزی نیست. و این تحلیلی است که بعداً از درتسکی میبینیم. کلارک صرفاً در صدد است خطاهای موجود و بالفعل را مانع معرفت بداند و Fully Grounded به معنای تام آن میشود تحلیل درتسکی

۲- یک اشکال دنیسی به کلارک میگیرد و میگوید که به هر حال ممکن است در فرآیند باور آوردن در موضعی باوری در گذشته که بی ارتباط با معرفت فعلی است نادرست باشد و با بیان کلارک و معیار Fully Grounded دیگر امکان معرفت منتفی است. در مقام پاسخ به اشکال دنیسی برخی گفته اند طبیعتاً آن چه مورد نظر کلارک بوده است نیز صدق معرفت های مربوط است نه همه معرفت های پیشین. اگر این پاسخ را بپذیریم ، دیگر تحلیل کلارک به گلدمن نزدیک میشود و مثالهای نقض گلدمن چندان بر او وارد نیست.

مقایسه ی تحلیل سنتی از معرفت با نظریه ی علی معرفت

گلدمن در انتهای مقاله اش میان تحلیل خود از معرفت و تحلیل سنتی دست به مقایسه میزند، تحلیل نهایی گلدمن از معرفت چنین است : (S) میدانند که (P) اگر و تنها اگر واقعیت (P) به شیوه ای مناسب ، ارتباط علی با باور (S) به (P) داشته باشد. و اما فرآیندهای علی تولد معرفت که مناسب هستند از نظر گلدمن عبارت اند از ۱-ادارک حسی، ۲- حافظه، ۳- زنجیره ای علی که به واسطه استنتاجات معتبر، درست بازسازی شده باشد، و ۴- ترکیبی از موارد (۱) (۲) (۳). البته گلدمن احتمال میدهد که فرآیندهای علی مناسب دیگری را نیز بعد کشف کنیم و لذا این فهرست را همچنان باز میگذارد.

گلدمن معتقد است که این تحلیل از جهتی قوی تر از تحلیل سنتی بوده و محدودیت بیشتری می آورد و از جهتی ضعیف تر و بازتر بوده و برخی موارد را که در تحلیل سنتی وارد نبوده شامل میشود.

اما قوی تر بودن آن به این دلیل است که در این تحلیل ارتباط علی و بازسازی درست از این ارتباط شرط شده است و لذا برخی موارد از جمله مثالهای نقض گتیه را از تعریف معرفت خارج میکند، اما باز بودن آن به این دلیل است که دست کم بنا بر یک تفسیر مشهور از تحلیل سنتی ، فاعل شناسا باید قادر به بیان وجه توجیه معرفت خود باشد و باید بتواند دلایل باور خود را به قضیه (P) ذکر کند، اما گلدمن این شرط را لازم نمیداند ، از این نظر وی مواردی را داخل در تعریف معرفت میکند که معتقد است تحلیل سنتی آنها را به اشتباه از حوزه معرفت خارج کرده است. برای مثال من اکنون میدانم که آبراهام لینکلن در سال ۱۸۰۹ به دنیا آمده است، من این مساله را در ابتدا در مقاله ای از یک دایره المعارف خوانده و معتقد بوده ام که آن دایره المعارف قابل اعتماد است، بنابراین معرفت اولیه من از این واقعیت مبتنی بر استنتاج درستی بوده است اما اکنون دیگر این استنتاج را به یاد

نمی آورم، فقط به یاد می آورم که لینکلن در سال ۱۸۰۹ به دنیا آمده است اما دیگر به یاد نمی آورم که این مطلب در یک دایره المعارف خاص بیان شده است. به بیان دیگر در حال حاضر هیچ باور دیگری ندارم که این قضیه را با قاطعیت تصدیق کند. با وجود این، من اکنون به این قضیه معرفت دارم زیرا معرفت اولیه من با فرآیند علی حافظه نگهداری شده است. گلدمن معتقد است که بسیاری از معرفت های ما این گونه هستند، یعنی در حال حاضر شیوه آموختن آنها را فراموش کرده ایم. تحلیل سنتی نیز از آن جهت که در معرفت بودن این نمونه ها تردید میکند، نمیتواند تحلیل جامعی باشد.

این نوع رویکرد گلدمن حاکی از برون گرایی او در مساله معرفت است به این صورت که بنابر دیدگاه او شرایط معرفت ساز و به عبارت دیگر شرایطی برای توجیه باور وجود دارند که لازم نیست فاعل شناسا به آنها آگاهی داشته باشد.

گلدمن با این دیدگاه خود، این مساله را هم قابل تصور میداند که فرآیندهای علی معرفت زای دیگری غیر از چهار مورد مذکور وجود داشته باشند. او از یک فرآیند علی مورد تردید به نام ادراک فراحسی نام میبرد که احتمال دارد وجود داشته باشد و واقعا تولید معرفت کند. حال به فرض این که این فرآیند علی وجود داشته باشد، و بدون کمک گرفتن از فرآیندهای حسی رایج، بین برخی وقایع فیزیکی و باورهای شخصی ارتباط مناسبی برقرار کند، آنگاه باورهای حاصل از آن را مطابق تحلیل گلدمن، میتوان معرفت نامید. هر چند فاعل شناسا در این فرض نمی تواند باوری را که از این طریق برای او بدست می آید، توجیه یا از آن دفاع کند. اما گویا مدافعان تحلیل سنتی این را نمی پذیرند، زیرا معتقدند که ما باید قادر باشیم دلایل و زمینه های تشکیل معرفت خود را بیان کنیم. این نکته همان است که بیشتر در جایگزین Fully Grounded به جای شرط توجیه در تحلیل کلارک به آن اشاره شد.

دو نکته در باب نظریه ی گلدمن

در پایان مقاله گلدمن به چند نکته اشاره میکند:

- ۱- شاید کسی خرده بگیرد که من معرفت را تعریف نکرده ام، که پاسخ من این است که من اساسا در مقام تعریف و تحلیل معرفت نبوده ام و صرفا در مقام بیان شرایط صدق معرفت بوده ام و بیان شرایط صدق

متفاوت از تعریف و تحلیل است. مثال خوبی میزند میگوید این که مثلا تیم B در بیس بال زمانی بازی را برده است، که در انتهای بازی ران های بیشتری داشته باشد. این جمله بیانگر شرایط بردن آن تیم است نه معنای بردن تیم.

۲- وقتی شرایط صدق در موردی بیان میشود، لازمه اش بیان شرایط تحقیق پذیری صدق در موارد مصداقی نیست. لذا اینکه شرایط صدق معیاری که بیان شد چیست برعهده من نیست و نیاز به کار مشترکی در روانشناسی اداراک، علوم شناختی و ... دارد.

نقدها به گلدمن

به گلدمن اشکالاتی شده که به برخی از آنها اشاره میشود

۱- اشکال شده که مبنای پیشنهادی وی ، فقط در معارف پسینی کاربرد دارد نه پیشینی، در معارف پیشینی حقایق خارجی ای وجود ندارد تا ارتباط علی با آنها مبنای معرفت باشد. قبلا بیان شد که خود گلدمن در ابتدای مقاله اش میگوید آن چه در ادامه از آن سخن میگوید صرفا در باب معرفتهای پسینی و تجربی است و تحلیل سه جزئی معرفت در باب معارف پیشین درست است، ولی با این وجود برخی این توضیح گلدمن را پاسخ خوبی به این اشکال نمی دانند که بحث آن خارج از حوصله مجال فعلی است. این که چرا این اشکال به نظریه گلدمن وارد است و به باقی نظرات وارد نیست به این خاطر است که وی در توجیه قائل به رویکرد برون گرایی است .

۲- اشکال دوم به گلدمن ناظر به تبیین گزاره های کلی است، این که معیار پیشنهادی وی نمی تواند گزاره های کلی ای مثل «مجموع زوایای هر مثلث ۱۸۰ درجه است» و «انسان ها می میرند» را تبیین کند. در مانند این گزاره ها هم مشکل در علیت برخی از آنهاست و هم تعمیمی که رخ داده است ، مثلا در گزاره کلی همه انسانها می میرند ، اصلا مردن نمی تواند علت باور باشد و این که این گزاره ها از طریق مشاهده ی مرگ چند انسان و ۱۸۰ درجه بودن زوایای چند مثلث و سپس تعمیم آن به همه موارد پدید آمده است . چنین نیست که فانی بودن همه ی انسان ها و ۱۸۰ درجه بودن زوایای همه مثلثها به پیدایش این باور انجامیده باشد. بر مبنای نظریه گلدمن از آنجا که میان مطابق خارجی این گزاره ها و باور به آنها ارتباط علی برقرار نیست، معرفت به آنها محال است. سخن گلدمن و نظریه علی معرفت شروع مجموعه

ای از نظرات در معرفت شناسی است و پاسخ او به گتیه را در نظریات بعدی او در برون گرایی و وثاقت گرایی میتوان دنبال کرد.

۳. الغاپذیری

دسته دیگری از پاسخ ها تحت عنوان الغاپذیری از آنها یاد میشود، پاسخهای چیزم، سوشا، سوی سواين ، لور و پاسکون در ذیل این دسته مطرح میشود. در این دسته از تحلیل معرفت از مفهوم الغاپذیری استفاده میشود و به نظر این دسته معرفت باور صادق موجه الغا نشده است و از دسته پاسخهای TJB+ است.

روایت لور و پاکسون

در بحث فعلی به پاسخ لور و پاکسون و مقاله ای که در ۱۹۶۹ نگاشته اند میپردازیم . در این مقاله ابتدا معرفت به دو دسته کلی پایه و غیر پایه تقسیم میشود. دلیل این هم این است که نمی توان به صورت مطلق تعریفی به دست داد که شامل هر دو قسم معرفت شود و اشکالهای گتیه هم به هر دو قسمت وارد نیست. ابتدا به قسمی از معرفت که معرفتهای پایه ای است و دچار اشکالات و نقضهای گتیه نیست پرداخت میشود. تعریفی که از معرفت های پایه در مقاله آمده است این است که (S) دارای معرفت پایه به (H) است اگر (S) در باور خود موجه باشد و باور وی صادق باشد و این باور مستند به هیچ شاهد و قرینه و دلیلی نباشد. تعریف بیان شده درباره باورهای پایه همان تعریف معروف سه جزئی معرفت است که شرط چهارم هم مربوط به پایه بودن آن است نه معرفت بودن آن . در ادامه لور و پاکسون نمونه غیر متعارفی از باورهای پایه را مثال میزنند تا نشان دهند که دامنه این دست معارف تا کجاست. البته لور خود باورهای پایه را قبول ندارد و بیان وی علی الفرض است و میگوید اگر باور پایه ای وجود داشته باشد تعریف اش این است .

نمونه ای نامتعارف که در مقاله مثال زده میشود کولی هایی است که پیش گویی هایی درباره حوادث آینده به آنها القا میشود ، خود لور میگوید این مثال از پیتر انگل معرفت شناس اخذ کرده است، این پیشگویی ها مبتنی بر هیچ شاهد و قرینه ای نیست و به صورت ناخودآگاه و غیرارادی است و حتی خود کولی ها هم به صحت گزاره هایی که ناظر به آینده اظهار میکنند اطمینان ندارند. این موارد اگر وجود داشته باشند و معرفت باشند علی الاصول باید معرفت های پایه باشند، چون مبتنی بر شاهد و قرینه ای نبوده اند. تصویری که لور سعی میکند از این معرفت ها

داشته باشد به گونه ایست که در آن ، بی اختیاری آنها و هر گونه ارتباط آنها با منبعی قطع شده باشد. البته علاوه بر این مورد غیر متعارف ، اولین برخوردهای ادراکی با جهان خارج نیز از نوع معرفتهای پایه است. در این دست معرفت ها با اشکال و چالش روبرو نیستیم چون این باورها خود موجه اند، و توجیه درونی دارند و در معرفت های غیر پایه چون توجیه بسته به شاهد و قرینه بیرونی دیگری است بحث توجیه بیرونی مطرح می شود.

از نظر لورر و پاکسون اشکالهای گتیه ضعف تعریف سستی را در شرط توجیه نشان می دهند. صرف داشتن توجیه کافی نیست بلکه این توجیه نباید نقض پذیر باشد .

نقض پذیر بودن توجیه را می توان با مثالی روشن کرد، مثلاً در نظر بگیرید که برای خرید لباسی به فروشگاهی رفته اید . در پشت ویتترین این فروشگاه لباسی با رنگ زرد توجه شما را به خود جلب می کند و شما به این باور می رسید که : « لباسی زرد رنگ را در ویتترین می بینید » ، این باور، موجه است (بر اساس ادراک حسی شما از طریق دیدن آن لباس به رنگ زرد). حال وقتی که به درون فروشگاه می روید و از فروشنده برای دیدن لباس درخواست می کنید ، می بینید که رنگ لباس زرد نبوده است ... ؛ بلکه علت دیدن آن لباس به رنگ زرد ، نور زرد رنگی بوده است که در ویتترین ، به لباس می تابیده است.

حال شواهد و دلایل قبلی بی اثر و درواقع نقض شده است و شواهد جدید ، باوری دیگر را برای شما فراهم و توجیه آن را بر اساس قرائن دیگری بنا می نهد . اینگونه است که توجیه دستخوش نقض و تغییر می شود . از اینجا به این مهم می رسیم که برای داشتن توجیهی نقض ناپذیر ، نباید موارد و اطلاعاتی وجود داشته باشد که ما ندانیم و بنابراین آنها بتوانند باعث تغییر در توجیه ما درباب باوری خاص شوند یا به عبارتی:

شخص S در باور کردن گزاره P به گونه ای نقض ناپذیر موجه است ، اگروتنها اگر ، واقعیت دیگری مانند Q در کار نباشد ؛ چنان که اگر شخص S آن Q را باور کند ، او دیگر نتواند در باور کردن گزاره P موجه باشد.

بنابراین ، این گروه از معرفت شناسان شرط دیگری را به شروط قبلی می افزایند:

شخص S گزاره P را می داند ، اگروتنها اگر ،

۱. گزاره P گزاره صادقی باشد.

۲. شخص S گزاره P را باور داشته باشد.

۳. شخص S در باور به گزاره P موجه باشد.

۴. توجیه S در باور به گزاره P نقض پذیر نباشد.

نقد و بررسی نظریه ی الغا پذیری

البته باید توجه داشت که این تعریف جدید با شرطی اضافه ، باز با ضعف هایی روبروست ، چنان که ممکن است بدون اینکه شما کوچک ترین اطلاعی داشته باشید ، شواهد مختلفی یکدیگر را نقض و خنثی کنند در حالیکه هر کدام از آنها می توانستند ، به تنهایی در نقض کردن توجیه شما کافی باشند . شما به P باور دارید ، اما تصادفاً واقعیتی مانند Q که در نقض توجیه شما برای باور داشتن به گزاره P کافی است ، توسط واقعیت دیگری مانند T خنثی می شود و البته شما در نهایت از هیچ یک از Q و T اطلاعی ندارید و کماکان بر باور سابق خود باقی می مانید .

البته مدافعان این نظریه جدید ، به ایراد فوق ، تقریباً چنین پاسخ می دهند که : (۱) توجیه باید " در نهایت " نقض پذیر نباشد یا (۲) اگر نقضی (مانند Q) برای آن پیدا شد ، شواهدی یا واقعیتی دیگر (مانند T) باید آن را خنثی کند ، درواقع مدافعان ، به این مشکل پاسخی نمی دهند بلکه آن را قبول می کنند و حتی به عنوان یک شرط فرعی برای توجیه ، از آن استفاده نیز می کنند ؛ ولیکن در نظر نیاوردن یا اپوخه کردن وقایع و حوادثی (مانند T و Q و ...) ، وقتیکه اظهار می شود مطمئناً مشکل زا خواهد بود (حداقل ، مشکلاتی متافیزیکی ببار خواهد آورد) . به هر حال این دفاعیه به نظر کافی و رضایت بخش نمی آید و البته می توان ایراداتی دوباره بر آن وارد کرد (مانند اینکه حتی با قبول پیشنهاد بالا ، اطلاعات انسان در زمانی معین ، محدود است و هر لحظه امکان ورود شواهد و اتفاقاتی غیر منتظره و غیر قابل پیش بینی که در توجیه ما نسبت به P خللی وارد کنند به هیچ وجه منتفی نخواهد بود و ...).